

۹۸۹۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه داستان‌های کوتاه شاهکار

(۱۵)

داستان کوتاه قتل

نوشته آنتوان چخوف

ترجمه: تیمور قادری

شناسنامه

سرشناسه	: چخوف، آنتون پاولوویچ، ۱۸۶۰ - ۱۹۰۴ م.
عنوان و نام پدیدآور	: Pavlovich Chekhov, Anton
مشخصات نشر	: داستان کوتاه قتل/ نوشته آنتوان چخوف؛ گردآوری و ترجمه تیمور قادری.
مشخصات ظاهری	: تهران: مهتاب، ۱۳۹۷.
فروخت	: ۸۳ ص؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: مجموعه داستان‌های کوتاه شاهکار؛ ۱۵.
وضعیت فهرست نویسی	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۱-۰۵۷-۱
موضوع	: فیبا
موضوع	: داستان‌های روسی -- قرن ۱۹ م.
موضوع	: Russian fiction ۱۹th century --
موضوع	: داستان‌های کوتاه روسی -- قرن ۱۹ م. -- تاریخ و نقد
موضوع	: Short stories, Russian ۱۹th century -- History and criticism
شناسه افزوده	: قادری، تیمور، ۱۳۳۰ -، گردآورنده، مترجم
رده بندی کنگره	: ۷۳۳/۸۹۱
رده بندی دیویی	: ۵۱۷۵۸۷۴
شماره کتابشناسی ملی	

نام کتاب: داستان کوتاه قتل

نویسنده: آنتوان چخوف

گردآوری و ترجمه: دکتر تیمور قادری

ناشر: مهتاب

نوبت چاپ: اول - ۹۸

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۱-۰۵۷-۱

تیراژ: ۱۱۰ نسخه

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

۱- مقدمه مترجم

با آنکه در داستانهای کوتاه و نیمه بلند چخوف همیشه، یک درون مایه مذهبی به چشم می‌زند؛ اما در داستان حاضر؛ محیط و شخصیت‌های داستان؛ کاملاً مذهبی‌اند و خود از یک طبقه و قشر خاص.

در این داستان؛ دو دیدگاه مذهبی، که چندان هم برای هیچ انسانی در این دنیا بیگانه نیست، وجود دارد. اول؛ یک دیدگاه که بدنبال اصلاح خود فرد است. و بعد انجام مراسم آئینی و عبادی؛ و دیدگاه دیگر، که نه در اصلاح انسانها؛ که در عین داشتن تعلقات دینوی؛ به بدنبال انجام مراسم آئینی و در عین حال کسب مال بدنبال است.

دو شخصیت در این داستان، کاملاً جلوه‌گری می‌کنند. شخصیت اول؛ نمایانگر دیدگاه نخست است و شخصیت دوم؛ نماینده دیدگاه بعدی است.

"ماتوی" شخصیت اصلی داستان. با ابتداء به بیراهه می‌رود؛ کمال‌گرایی را نصب‌العین قرار می‌دهد؛ و به همه کسی و همه چیز؛ نگاهی از بالا به پائین دارد؛ و نگاهی عاقل اندرسفیه؛ و همه چیز را در برای یک حد معمولی می‌خواهد. وی بعد از تجربه‌ای تلخ؛ که می‌رود تا از دام شیطان اندازد؛ به راه درست بازگشت؛ یعنی به راهی که دیگر خود را دست‌نخورده از همه چیز و همه کس نمی‌داند؛ به تعبیری دیگر، به راهی بازگشت که دیگر در آن غرور و تکبر نبود؛ از منم منم صحبتی نبود؛ بلکه حالا "ماتوی" حالا بعد از آن تجربه تلخ؛ آدمی شده بود؛ که با نگرشی درست و نگاهی متواضعانه به اطراف خود می‌نگریست. با همه صحبت می‌کرد؛ خود را دیگر بالاتر از دیگران نمی‌دید؛ و در یک کلام به اصل فروتنی رسیده بود؛ در عین حال دریافته بود، که خود را از دیگران تافته جدا بافته دانستن؛ از تلقینات شیطان است. ما هم در گفته‌ها و حکایات این مرز و بوم به فراوانی سراغ داریم از اینکه؛ گهگاه

شیطان به برخی اینطور القاء می‌کند؛ که شما در دینداری از دیگران برتر هستید؛ و باید که خودتان را متمایز نشان دهید؛ و از این طریق فرد یا افراد دیندار را به ورطهٔ تکبر و خودبینی و خودستایی می‌کشاند؛ و این آغاز راه سقوط و انحطاط است؛ که برآن هیچ پایان و عاقبتی متصور نیست.

ماتوی از این دام می‌رهد؛ و از این نقطه زندگی آرام و درستی را آغاز می‌کند. اما پدر عمه‌ی‌اش یعقوب؛ در عین دنیاپرستی و مال دوستی؛ و از جمله پانداشن به حوزهٔ دادوستد نادرست؛ و نزول دهی؛ اعمال آئینی را هم با یک وسواس و دقت تمام بجا می‌آورد؛ در مقابل پولی که به نیازمندان می‌دهد؛ از آنها اجناسی را به عنوان گرو در اختیار خود می‌گیرد و چیزهایی از این قبیل؛ حتی در خانه و نافهٔ دیوران خود؛ مکانی ویژه را برای انجام مراسم عبادی درست می‌کند که مایل است به هنگام دعا خواندن و نیایش کسی مزاحم او نگردد.

کار یعقوب به جایی می‌رسد که پسر عموی خود را به قتل می‌رساند؛ و جسدش را هم در میان جاده و جنگل‌ها می‌پزد. البته بعداً در زندان؛ که برای ابدست، به خود می‌آید؛ که دیگر خیلی دیر شده است؛ حالا هم باید بیگاری و بردگی را تحمل کند و هم ریشخند مردم را. پسر عموی وی، ماتوی، بارها به او می‌گوید که توبه کن، قبل از آنی که بسیار دیر شده باشد.

اما وی این حرفها را به سخره می‌گیرد و هر لحظه بر منش و ملامت خود در این زندگی اصرار می‌ورزد.

هر دو برای مدتی از راه به در می‌شوند؛ اما یکی قبل از آنکه خیلی دیر شود به راه می‌آید و دیگری آن موقع چشم باز می‌کند که دیگر کار از کار گذشته است.

بالاخره تکبر و دنیا پرستی همه جا و همه جا و به دست همه کس کار می‌دهد؛ گاه فرد به خود می‌آید؛ و گاه یا اصلاً و یا دیر هنگام از این راه بر می‌گردد.

وای به روزی که مردم خانواده یا کسی را خداشناس بدانند؛ اما در نهایت ببینند که در کاسه‌شان چیزی نیست؛ جزء دنیاپرستی و مال اندوزی و فریب و -روغ و این داستان؛ با قلم خیره کننده آنتوان چخوف، قصد دارد؛ این ورطه هولناک را به سر بر کشد:

و اعظان کین حاره در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند.

تیمور قادری

۱۳۹۶/۱۰/۶